

منتخبات نفیسه

مقاله ایست از فیلسوف معروف شرق مرحوم سید جمال الدین افغانی
در لزوم دین و مذمت لا دینی

و من لم یرا لاشیاء بعین البصیرة یضل وهو ملوم، انسان انسان است بتربیت و هیچ یک از اقوام
بنی آدم اگر چه وحشی بوده باشد بالمره از تربیت خالی نمیباشد اگر کسی انسان را در حین
تولد بنظر اعتبار در آورد خواهد دانست که زیست او بلا تربیت از جمله محالات عادیه است
و اگر فرض کنیم که بلا تربیت هم زیست آن ممکن است بلاشک بود و باش او درینحالت
اشنع و اقبیح از بود و باش حیوانات خواهد بود و تربیت عبارت از مجادله و مقاومت
با طبیعت و علاج آن چه آن تربیت در نباتات بوده باشد و چه در حیوانات و چه در انسان
و تربیت اگر نیک بوده باشد طبیعت را از نقص بکمال و از خست بشرف میرساند و اگر
نیک نبوده باشد البته حالت اصلیه طبیعت را تغییر داده موجب تنزل و انحطاط آن خواهد شد
و این امر بارباب فلاح و مقتدیان حیرانات و مر بیان اطفال و ناظران بلاد و رئیسان ادیان
بنوی ظاهر است و بالجمله حسن تربیت درین عوالم ثلثه باعث همه کمال و همه خوبیها است
و سوء تربیت سبب همه نقص و همه زشتیها و چون این فهمیده شد باید دانست اگر قومی
از اقوام به تربیت حسنه تربیت شوند جمیع طبقات و اصناف آن بر حسب قانون تناسب
طبیعی به یکبارگی متفقاً متر عروج شده زوی بترقی می آورند و هر صنفی و طبقه
در آن قوم بر حسب پایه و مرتبه خویش در اکتساب کالاتیکه او را
در خور است سعی مینماید و آن کالات را استحصال میکند و همیشه اصناف
آن قوم بر حسب مراتب خود بایکدیگر در تکاف و توازن و تعادل خواهند بود
یعنی چنانچه بسبب حسن تربیت سلاطین عظیم الشان در آن قوم یافت خواهند شد همچنین
حکماً فاضلین و علماء، بتحرین و صنایع عارفین و زارع ماهرین و تجار مقولین و دیگر
ارباب حرف بارعین نیز بوجود خواهند آمد و اگر آن قوم بسبب حسن تربیت بد رجه

برسند که سلاطین آنها از سلاطین سایر اقوام ممتاز کردند یقین باید دانست که جمیع طبقات آن نیز از جمیع اصناف اقوام دیگر ممتاز خواهند بود - چونکه کمال ترقی هر صنفی مربوط است بترقی سایر اصناف، اینست قانون کلی و ناموس طبیعت و سنت الهیه و چون فساد در تربیت آن قوم راه یابد بقدر تطرق فساد ضعف از برای جمیع طبقات آن علی حسب مراتبهم روی خواهد داد یعنی اگر در سلطنت ایشان وهن حاصل شود باید دانست که این وهن طبقه حکماً و علماء و صنایع و زراعت و تجارت و سایر ارباب حرف آن قوم را همگی فرا گرفته است زیرا آنکه کمال همه اینها معلول تربیت حسنه است و چون در تربیت حسنه که علت است ضعف و خلل و فساد حاصل شود لامحاله در معلومات آنها هم ضعف و خلل حاصل خواهد شد و این گونه قومی که در حسن تربیت آن فساد راه یافته است گاهی می شود که بسبب افزونی فساد تربیت و بجهت تباهی عادات و اخلاق اصناف و طبقات آن باعث قوام و سبب پایدار بند خصه و صاً طبقات شریفه تدریجاً مضمحل شده احاد آن قوم بعد از خلع لباس اول و تبدیل اسم جزو قوم دیگر میگردند و به پیرایه جدیدی ظاهر می شوند چون کلدانیان و فنیقیان و قبطیان و احزاب ایشان و گاه میشود که عنایت از لیه آن قوم را دریافته در حین تطرق فساد اصحاب عقول عالی و خداوندان نفوس زکیه چندی در آن ظهور مینمایند و ایشان موجب حیات تازه شده آن فساد را که سبب زوال تربیت و اضلال بود از لیه میکنند و نفوس و عقول را از امراض طاریه سوء تربیت نجات میدهند و آن تربیت حسنه را بروتق و بهجت اصایه خود بر میگرددانند و عمری دوباره بقوم خود می بخشند و عز و شرف و ترقی اصناف آن را باز اعاده میکنند ازین جهت است هر قومی که روی بانحطاط می نهد و ضعف بر طبقات و اصناف آن مستولی میگردد همیشه احاد آن قوم بجهت ترقب عنایت از لیه منظر این باشند که شاید مجردی خبیر و حکیمی صاحب تدبیر در ایشان یافت شده بسبب تدبیر حکیمانه و مساعی جمیله خویش عقول و نفوس ایشان را منور و مطهر سازد و فساد تربیت را زائل کند تا آنکه ببرکت تدابیر آن حکیم باز بحالت اولای خود رجوع نمایند و شکی نیست که درین روزها از هر طرف پریشان حالی و بیچارگی و ضعف بر جمیع طبقات و اصناف مسلمانان احاطه نموده است و لهذا هر یک

از مسلمانان شرقاً و غرباً و جنوباً و شمالاً گوش فرا داشته منتظر و چشم براه است که از کدام قطعه از قطعات ارض و از کدام بقعه از بقاع زمین حکیمی و مجددی ظهور خواهد نمود تا آنکه اصلاح عقول و نفوس مسلمانان را نماید و فساد های طاری شده را رفع سازد و دوباره ایشان را بدان تربیت حسنه آلبیه تربیت کند شاید بسبب آن تربیت حسنه باز بحالت مسرت بخش خود رجوع کنند و من چون بیقین میدانم که حق مطلق این دیانت صدقه و شریعت حقه را زائل نخواهد کرد بیش از دیگران منتظر آنم که بر حکمت حکیمی و تدبیر خبیری عقول و نفوس مسلمانان بزودترین وقتی منور و مقوم گردد از بجهت همیشه خواهشمند آنم که مقالات و رسا ثلیکه درین روزها از قلم مسلمانان بظهور می رسد مطالعه کنم و بر خیالات نویسندگان آنها احاطه نمایم شاید درین مطالعات خود با افکار عالیة حکیمی پی برم که موجب حسن تربیت و صلاح و فلاح مسلمانان بوده باشد تا آنکه بقدر توانائی خویش مساعد افکار عالیة او بوده باشم و در اصلاح قوم خود یار و انباز آن گردم و درین عالم بحث و تفتیش از افکار مسلمانان شنیدم که شخصی از ایشان در حالت کبر سن و کثرت تجربات سیاحت بمالک فرنگ را نموده و پس از کد و جهر بجهت اصلاح مسلمانان تفسیری بر قرآن نوشته است بخود گفته ام اینک همان که میخراستی و چنانچه عادت سامعین امور جدیده است خیال خود را در جریان آورده تصورات گوناگون در حق آن مفسر و آن تفسیر نمودم و گمان کردم که این مفسر بعد از همه این تفاسیر کثیره ای که محدثین و فقها و متکلمین و حکماء و صوفیه ادبا و نحوین و زنادقه چون ابن رندی و امثال آن نوشته البته داد سخن را داده و کشف حقیقت را نموده به نکته مقصود رسیده باشد چون که بر افکار شرقین و غربین هر در پی برده است و اندیشه نمودم که این مفسر از برای اصلاح قوم خویش حقیقت ماهیت دین را چنانچه حکمت اقتضای کند در مقدمه تفسیر خود بیان نموده و لزوم دین را در عالم انسانی بپراهن عقلیه اثبات کرده و قاعده کلیه خرد پسندی از برای فرق در میانه دین حق و دین باطل در نهاده است و پنداشتم که این مفسر بلاشک تاثیر هر يك از ادیان سالفه و لاحقه را در مدنیت و هیئت اجتماعی و آثار هر واحدی از آنها را

در نفوس و عقول افراد انساویه توضیح نموده است و علت اختلاف ادیان را در بعضی از امور با اتفاق در بسیاری از احکام و سبب اختصاص هر زمانی را بدینی و رسولی بر نهج حکمت بیان کرده است و چون این تفسیر را چنانچه ادعا میکنند از برای اصلاح قوم نوشته است یقین کردم که آن سیاسیات آلیه و اخلاق قرآنیه ای که موجب برتری و برومندی امت عربیه شد در جمیع مزایای عالم انسانی همه آنها را در مقدمه کتاب خود بطرز جدید و نهجی تازه بروفق حکمت شرح و بسط داده است و آن حکیمی را که سبب اتساق کلمه عرب و تبدیل افکار و تئویر عقول و تطهیر نفوس ایشان شده بود با آنکه در غایت شقاق و نهایت توحش و قسوت بودند يك يك استنباط کرده در سطور آن مقدمه درج کرده است و چون تفسیر بنظم گذشت دیدم که بهیچ وجه این مفسر از این امور کلیه سخن در میان نیاورده است و کلامی در سیاسیات آلیه نرسانده است و بهیچ گونه متعرض بیان اخلاق قرآنیه نشده است و هیچ يك از آن حکم جلیلیه را که باعث تئویر عقول عرب و تطهیر نفوس ایشان گردید ذکر ننموده است بلکه آن آیاتی که متعلق بسیاست آلیه است و متکفل بیان اخلاق فاضله و عادات حسنه و معدل معاشرات منزلیه و مدنیه و سبب تئویر عقول میباشند همه را بلا تفسیر گذاشته است فقط در ابتدای تفسیر خود چند سخنان در معنی سوره و آیه و حروف مقطعه او اثل سوررانده است و پس از آن همت خود را برین گماشته است که هر آیه ای که در آن ذکر می آید از ملك و یاجن و یاروح الامین و یا وحی و باجنت و یا نار یا معجزه از معجزات انبیاء علیهم السلام می رود آن آیه را از ظاهر خود بر آورده بتاریخات بارده زند یقهای قرون سابقه مسلمانان تاویل نماید فرقی همین است که ز نادانه قرون سالفه مسلمانان علماء بودند و این مفسر بیچاره بسیار عوام است لهذا نمیتواند که اقوال ایشان را بخوبی فرا گیرد فطرت را محل بحث قرار داده بدون براهین عقلیه و بلا ادلیه طبیعیه چند سخنان مبهم و کلیات مهمله در معنی آن ذکر کرده است گویا ندانسته است که انسان انسان است بترتیب و جمیع فضائل و آداب او مکتسب است و اقرب انسان ها بفطرت آن انسانیت که دورتر بوده باشد از مدنیت و بعیدتر باشد از تربیت و بعیدتر باشد از فضائل و آداب مکتسبه و اگر انسانها آداب های شرعیه و عقلیه را که بغایت صعوبت و مشقت مکتسب میشود ترك نموده زمام اختیار را

بدست طبیعت و فطرت خود بدهند بلا شك از حیوانات پستتر خواهند شد و عجب تر اینست که این مفسر رتبه مقدسه الهیه زوت را تنزل داده پیایه (رفارمر) فرود آورده است و انبیاء علیهم السلام را چون (واشنگتن) و (ناپلئون) و (پالمستر) و (گاری بالدی) (ومستر گلاوستن) و (موسبوگامبتا) گمان کرده است چون این تفسیر را بدین گونه دیدم حیرت مرا فرا گرفت و در فکر شدم که این مفسر را ازین گونه تفسیر چه مقصود باشد و مراد این مفسر چنانچه خود میگوید اگر اصلاح قوم خویش باشد پس چرا می کند در ازاله اعتقاد مسلمانان از دیانت اسلامیه خصوصاً درین وقتی که سائر ادیان از برای فرو بردن این دین، دهنها کشوده اند یا نمی فهمد که مسلمانان با این ضعف و پریشانی چو بمعجزات و جنت و نار اعتقاد نکنند و پیغمبر را چون (کلا وستون) بدانند البته بزودی از حزب ضعیف مغلوب برآمده خود را بنالب قوی خواهند پیوست زیرا آنکه درین هنگام هیچ رادع و زاجری و هیچ خوفی و ییمی باقی نمی ماند و مقتضی تبدیل دین از طرف دیگر موجود است چونکه همشکل و هم مشرب غالب شدن همه نفوس را پسند است پس ازین افکار و خیالات ابتداء چذین بخاطر آمد که البته این مفسر گمان کرده است که سبب انحطاط مسلمانان و موجب پریشانی ایشانی اعتقادات است و اگر این اعتقادات از ایشان برود باز عظمت و شرف نخستین خود را استحصال خواهند نمود و لهذا می در ازاله این اعتقادات میکند و ازین جهت معذور باشد باز تدبر نموده بخود گفتم که یهودیان بپرکت همین اعتقادات از ذل عبودیت فراغته رسته دماغ جبازة فلسطین را بخاک مالیدند خود را به سلطنت و مدنیت رسانیدند آیا این مفسر این را نه شنیده است که عربها از میمنت همین اعتقادات از اراضی قفره جزیره العرب برآمده در سلطنت و مدنیت و علم و صناعت و فلاح و تجارت سید و سرور همه عالم شدند و فرنگان همین عربهای معتقدین را در خطبه ها با و از بلند استاد های خود می نامند آیا این خبر بسمع این مفسر نرسیده است البته رسیده باشد و بعد از ملاحظه تاثیرات عظیمه این اعتقادات حقه و معتقدین آنها نظر بر معتقدین بعقائد باطله نموده دیدم که هندوها در آنوقتی در قوانین مدنیت و علوم و معارف و اصناف صنائع ترقی کرده بودند که هزارها (اوتار) و (بهوت) و (دیوتا) و (راکس) و (هنومان) اعتقاد داشتند این مفسر

جا هل بدین خبر نیست که مصریها دران هنگامی اساس مدنیت و علوم و صنائع را نهادند و استاد یونان زبان شدند که به بتها و گاوها و سگها و کربه ها ایمان داشتند این مفسر بلا شک این را میدانند که کلدانیان دران زمانه پایه های رصد خانها میگذاشتند و آلات رصدیه میساختند و بنای تصاویر عالیه مینمودند و در علم فلاحت کتاها تصنیف میکردند که به ستارها میگرددیدند بر مفسر پوشیده نباشد که فقیقین دران عصر باز از تجارت بریه و بحریه و صناعت را رواج داده بودند و اراضی بریطش (یعنی انگلیس) اسپانیا و یونان را مستعمرات کرده بودند که بچه های خود را بجهت قربانی اصنام تقدیم مینمودند این امر بر مفسر آشکار است - یونانیان در آن قرن سلطان عالم بودند و در آن زمان حکای عظام و فیله و فهای کرام از ایشان بظهور میرسیدند که بصدها آله و هزارها خرافات دل بسته بودند مفسر را این معلوم باشد فارس در انوقت از نواحی کاشغر تا نواحی استنبول حکم میکرد و در مدنیت و حید عصر شمرده میشد که صدها خزعیلات در لوح دلش ثبت بود - مفسر البته این را یاد داشته باشد همین نصارای متاخرین در همان هنگامی که اذعان داشتند به تثلث و صلب و قیامت و عمودیه و مطهره و اعتراف و استحاله سلطنتهای خود را قوت دادند قدم در دائره علوم و معارف و صنائع نهادند و باوج مدنیت رسیدند و اکنون هم غالب ایشان با همه علوم و معارف ره سپر همین طریقه میباشند و مفسر این را به نهج احسن میدانند - چون این امور را تصور نمودم دانستم که مفسر را هرگز اینچنین خیالی نیست که اعتقاد بدین عقائد حقه سبب انحطاط مسلمانان گردیده است زیرا آنکه اعتقادات را چه حقه بوده باشد چه باطله بهیچ گونه منافات و مغایرتی با مدنیت و ترقیات دنیویه نیست مگر اعتقاد بحرمت طلب علوم و کسب معاش و سلوک و مسالك مدنیت صالحه و باور نمیکنیم که در دنیا دینی باشد که ازین امور منع کند و این مطلب از آنچه پیش گذشت بخوبی ظاهر شد بلکه میتوانم بگویم که بی اعتقادی بغیر از خلل و فساد در مدنیت و رفع امنیت هیچ نتیجه دیگر نداده است و اگر بی اعتقادی موجب ترقی اهم میشد دیدایست که عربهای زمان جاهلیت در مدنیت کوی سبقت را ر بوده باشند چونکه ایشان غالباً ره سپر طریقه دهریه بودند ازین جهت همیشه با او از بلند میگفتند

(ارحام تدفع و ارض تبلع و ما یهلکنا الا الدهر) و نیز علی الدوام این کلام را بزبان می آوردند (من یحیی العظام و هی رمیم) و حال آنکه ایشان در غایت جهل چون حیوانات و حشی بسر می بردند پس از یزیده خیالات و تصورات گوناگون مرا بخوبی معلوم شد که نه این مفسر مصلح است و نه تفسیر آن از برای اصلاح و تربیت مسلمانان نوشته شده است بلکه این مفسر و این تفسیر از برای ملت اسلامیة در این حالت حاضر مانند همان امراض خبیثه مهلکه است که در حال هرم و ضعف طبیعت انسان را عارض میشود و مرا از آن جرح و تعدیل سابق ظاهر شد که مقصود این مفسر ازین سعی در از الة اعتقادات مسلمانان خدمت دیگران و توطید طرق دخول در کیش ایشان است لاجول و لا این چند سطر بر سبیل عجله نوشته شد و فی مابعد بحول خداوند تعالی مفصلاً سخن در این تفسیر و در مقاصد مفسر خواهیم را ند.

(اقتباس از کتاب بزم ایران طبع مند)



غزلی از رابعه بلخی

نخستین شاعره افغانستان در قرن چهارم هجری

زبس گیل که در باغ مأوی گرفت	چمن رنگ ار تنک ما فی گرفت
صبا نافه مشک تبت نداشت	جهان بوی مشک از چه معنی گرفت
مگر چشم بخون بابر اندر است	که کل رنگ رخسار لیلی گرفت
بمی مانند اندر عقیقین قدح	سرشکی که در لاله مأوی گرفت
قدح کیر چندی و دیا مگیر	که بد بخت شد آنکه دنیا گرفت
سر ز کس تازه از زرو سیم	نشان سرتاج کسرا گرفت
چو رهبان شد اندر لباس کپرد	بنفشه مگر دین ترسا گرفت